

روشنفکری دینی و جمهوری سوم

کشور و بازگرداندن امور به مجزاهای طبیعی و بازسازی نهادهای به ارث مانده و نهادسازی متناسب با مقتضیات جامعه انقلابی به اثبات رساند.

می‌توان ویژگیهایی را که بر جمهوری اول حاکم بود به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

- رهبری کاریزماتیک امام خمینی
- فضای پرشور ناشی از انقلاب و جنگ تحمیلی
- غلبه شعارها و شور و ایثار بر سایر زمینه‌ها
- ایدئولوژی اندیشی (به سبب ضرورت مرحله) در میان جوانان و روشنفکران

- حاکمیت تدریجی اسلام فقهاتی در اداره امور کشور و عقب‌نشینی تدریجی جریان روشنفکری دینی

- چپ روی پارهای از جناحها و سوق دادن امور به سوی مناقشات حاد و خشونت‌بار

- شکل‌گیری گفتمان رادیکال در مسائل داخلی و خارجی (بعضاً متناسب با فرهنگ دوران جنگ و انقلاب)

- رشد بالای جمعیت و پایین آمدن توان اقتصادی کشور

جمهوری اول که باید آن را جمهوری آرمانی یا آسمانی خواند، با پایان یافتن جنگ و رحلت امام خمینی پایان می‌یابد و جریان امور

به بازماندگان حلقه اصلی یاران امام واگذار می‌شود. در دوره جدید که باید آن را «جمهوری دوم» نامید، مفاهیم جدیدی پا به عرصه

قانون اساسی می‌گذارد که در ایجاد دگرگونیهای کیفی بعدی و به یک معنا در ظهور پاره‌ای مناقشات در عرصه مفاهیم و مقتضیات عصر

جدید نقش بالایی ایفا می‌کند. ولادت مفهوم ولایت مطلقه فقیه در

قانون اساسی و پیدایش مفهوم اقتدارگرایی مبتنی بر فلسفه سیاسی

خلافت به جای رهبری کاریزماتیک و تبدیل دوگانگی قدرت اجرایی

میان رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیر به دوگانگی میان رئیس‌جمهوری و رهبری از نشانه‌های اولیه جمهوری دوم و از علائم ترسیم‌کننده

سمت‌سوی وضعیت بعدی به شمار می‌رود. چنان‌که همه می‌دانند جمهوری دوم با شعار تعدیل و توسعه اقتصادی شروع می‌شود. در این زمینه داوری مربوط به موفقیت یا ناکامی برنامه اول و دوم توسعه را به کارشناسان این حوزه وامی‌گذاریم.

بر کسی پوشیده نیست که انقلاب اسلامی ایران پیش از هر چیز محصول ائتلاف، همدلی و وحدت جریان روشنفکری دینی و روحانیت بوده است. منظور از جریان روشنفکری دینی طیفی از

گرایشهای مذهبی نیم‌قرن اخیر است که از نسل پیش‌کسوتان نوگرایی

دینی پس از رویدادهای شهریور ۲۰ با محوریت فکری شادروان

مهندس مهدی بازرگان و دکتر سبحانی شروع می‌شود و تا نسل پرشور

و تحول‌طلب دهه پنجاه با محوریت فکری زنده یاد دکتر علی شریعتی

استناد می‌یابد. و منظور از روحانیت طیفی از جریانهایی است که

علی‌رغم تنوع مشربها و رویکردهای فکری صف واحدی در قبال

نظام دیکتاتوری سلطنت پهلوی تشکیل می‌دهند. آیت‌الله العظمی منتظری، مرحوم آیت‌الله طالقانی، استاد شهید مطهری، استاد محمدرضا حکیمی و شهید بهشتی از نامداران و پاسداران اقلیم

تجدید حیات تفکر دینی هستند که با محوریت و نقش بی‌نظیر امام خمینی راه قیام توده‌های مردم را هموار کرده و با بسترسازی جریان

روشنفکری دینی تحولی به عظمت انقلاب اسلامی رقم می‌زنند.

در اینجا به دشواری می‌توان نقش هر یک از در جریان یاد شده

را در انقلاب شکوهمند اسلامی اندازه‌گیری کرد، اما فهم این واقعیت

که انقلاب ایران بدون راهبردها و همدلی‌ها و وحدت‌نظر و عمل این

دو جریان امکان وقوع نمی‌یافت، چندان دشوار نیست.

با پیروزی انقلاب روشنفکران دینی و روحانیت یکصد و همدل

وارد مرحله اول «جمهوری» شدند. با سپری شدن دوران اولیه شور

و هیجان ناشی از پیروزی، نخستین نشانه‌های بی‌مهری و قدرناشناسی

نسبت به جریان روشنفکری دینی و سبیل‌های آن بویژه مرحوم شریعتی در اشکال گوناگون و با ابهام‌آفرینی متعمدانه حول شخصیت و اندیشه‌های شخصیتی که «معلم انقلاب» بودنش جزء شعارها و

سرودهای روزمره تظاهرات میلیونی مردم مسلمان ایران بود، ظهور کرد. این نشانه‌ها البته از قلمرو روشنفکری دینی فراتر رفت و تاریخ

درخشان دهه‌های پیشین و نهضت استقلال‌طلبانه مردم ایران سبیل‌های آن بویژه مرحوم دکتر مصدق را نیز در برگرفت.

با اینهمه جریان روشنفکری دینی به عنوان توانمندترین نیروی کارآمد پس از انقلاب دوشادوش دیگر اقشار اجتماعی به کار تحکیم پایه‌های نظام جدید و مبارزه با ریشه‌های به جا مانده از نظام پیشین پرداخت و توان و کفایت خود را در عهده‌داری نقش مدیریت اجرایی

ما با حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی سروکار داریم و از چشم‌اندازهای آن به کارنامه جمهوری دوم می‌نگریم؛ اگرچه ممکن است پارامی از رخدادهای این حوزه‌ها منشأ اقتصادی داشته باشد. درست از همین روست که توسعه اقتصادی بدون همقدمی مقولات سیاسی و فرهنگی به بن‌بست‌های شکننده دچار می‌شود.

در جمهوری دوم سه قشر عمده اجتماعی از دایره نظارت و توجهات نظام از روی عمد یا تجاهل حذف می‌شوند. قشر اول طبقه کشاورز و اقشار وابسته به صنایع تبدیلی و تکمیلی این بخش است که حدود نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد. این طبقه به طور سنتی و از حیث سیاسی همواره در حاشیه قرار داشته است. نقش این اقشار در اثر رخدادهایی نظیر جنگ تحمیلی و محاصره اقتصادی و کاهش درآمدهای نفتی رونق قابل توجهی پیدا می‌کند. تا آنجا که تحرک طبقاتی آنها شتاب فزاینده می‌گیرد و الگوها و سبکهای جدیدی بر زندگی و سطح توقعاتشان سایه می‌افکند. با ورود نسل جدید این اقشار به سطوح آموزش عالی و گشایش دانشگاه‌های آزاد در نقاط مختلف کشور حتی شهرهای کوچک، سطح آموزش و فرهنگ این طبقات به سرعت بالا می‌رود. الگوهای اقتصادی به کار رفته در جمهوری دوم به ایجاد و ظهور این جنبش و تحرک طبقاتی کمک می‌کند، اما این الگوها نتوانست بستر فرهنگی این تحرک و گزینش مدل‌های جدید زندگی را سامان دهد. از این رو این طبقه در تحرک اجتماعی خود منفذهایی برای ابراز وجود نمی‌یابد و به ناچار به مجاری حاشیه‌ای مسائل اجتماعی رانده می‌شود.

قشر دیگری که در کشمکشهای گفتمان جمهوری دوم قربانی می‌شود، روشنفکران بویژه روشنفکران دینی، مولدان و مبدعان فرآورده‌های فرهنگی هستند. این قشر به دلیل حاکمیت گفتمان هدایت شده ایدئولوژیک در کلیه سطوح فرهنگی و رسانه‌های نوشتاری و گفتاری و نیز به لحاظ رواج سیاست یکسان‌سازی فرهنگی با تکیه بر قرائت ویژه‌ای از دین و رد و طرد و لعن قرائت‌های دیگر و در یک کلام به دلیل تمرکز دین و قدرت در کانون‌های واحد، به تدریج به حاشیه رانده می‌شود.

در این میان جریان روشنفکری دینی به مقتضای ماهیت خود و به دور از هرگونه غوغاگری، دوره «بازنگری» خود را با تکیه بر عقلانیت انتقادی و با بررسی عوامل تاریخی موجوده و مبقیه‌اش آغاز می‌کند. مسافت حاصله میان گرایش‌های گوناگون جریان روشنفکری

دینی به تدریج کاهش می‌یابد و اجزای مختلف این جریان با رویکرد نسبتاً واحدی به کار دانش‌اندوزی در سه حوزه دین، فلسفه و علم و فهم تقارب و تباعد هر یک از این حوزه‌ها با یکدیگر با بهره‌گیری از داده‌ها و تجربه‌های پیشین و رهیافتهای نوین بشری و شناخت موقعیت و مقتضیات کنونی جامعه ایران و نقد جسورانه مآرب و مقاصد مخاطره‌آمیز جریان‌های رایج در عرصه دین می‌پردازند که حاصل آن امروزه در شکل گفتمان نوین دینی در حوزه دین و سیاست در مقیاسی فراتر از قلمروهای ملی تجلی پیدا کرده است.

همچنین نباید از این نکته غفلت کرد که این دوره بازنگری و فعالیت‌تئوریک جریان روشنفکری دینی علی‌رغم همه تضییقات و محدودیتها، برکات و حسنات دیگری در شکل برانگیختن حوزه‌های سنتی دینی برای فهم مقتضیات دنیای جدید و تلاش برای هم‌رکابی با کاروان عصر داشته است که حاصل آن امروزه در شکل رواج مناقشات حاد کلامی در میان منظرهای گوناگون درون حوزه‌ای و انتشار نشریات فکور و دردمند و دردآشنا در این قلمرو تجلی پیدا کرده است.

در هر حال جریان روشنفکری بویژه روشنفکری دینی و همچنین مولدان و مبدعان عرصه‌های فرهنگی، از صنعت سینما گرفته تا ادبیات در جمهوری دوم دو معرض شدیدترین حملات و ناپه‌زدانه‌ترین تضییقات قرار می‌گیرند. عناصر سرشناس این عرصه‌ها در اثر تنگناها و فشارها به ترک دیوار و جلای وطن تن می‌دهند و ماندگاران، بالاجبار یا سکوت اختیار می‌کنند و یا به حوزه‌های کم‌خطرتر روی می‌آورند. این وضعیت در حالی بود که در عرصه فعالیت‌های اقتصادی حرکت معکوسی در شکل گشایش درها و فرصتها به روی سرمایه‌گذاران فراری و جذب آنها و بعضاً دلجویی و پوزش‌خواهی از آنها صورت می‌گیرد. این رویکرد البته به جای خود و در چارچوب یک برنامه جامع‌نگر ملی، محترم و غیرقابل سرزنش است، اما اینکه کدام مصلحت دینی و ملی ما را به فراری دادن سرمایه‌های فکری و فرهنگی و جذب سرمایه‌های مادی سوق داده، و کدام مصلحت ما را به پذیرش تکررگرایی در عرصه فعالیت اقتصادی و وحدت‌خواهی و یکسان‌سازی در عرصه‌های فرهنگی و فکری جامعه هدایت کرده، پرسشهایی است که امروزه پاسخ خود را در شکل بدفرجامی طرحها و برنامه‌ها گرفته است.

طبقه و قشر دیگری که در دوره جمهوری دوم از قلمرو نظارت

نظام محذوف شده، نسل پرورش یافته در دامان انقلاب است که اینک به سادگی جمعیت ده‌میلیونی را تشکیل داده و برای ورود به عرصه فعالیت‌های اجتماعی آماده می‌شود. به هیچ بهانه و توجیهی نمی‌توان شاکله فکری این نسل را به دوران پیشین متعلق دانست. این نسل در بجهوه فرهنگ جنگ آموزش و پرورش می‌یابد، در دوران جمهوری دوم و دوره بازسازی چشم به روی مسائل اجتماعی می‌گشاید و در حادثه کم‌نظیر انتخابات دوم خرداد طعم مشارکت سیاسی را می‌چشد و انرژی متراکم خود را در یکی از زیباترین صحنه‌های مشارکت ملی آزاد می‌کند. این نسل رو به آینده دارد و مقولات و رخدادهایی نظیر انقلاب و جنگ به دلیل شتاب تحولات، بخشی از وقایع تاریخی‌اش محسوب می‌شود. سیاست قطع حلقه‌های پیشین انقلاب و تاریخچه مبارزات ملی - اسلامی این کشور در کتابهای درسی این نسل و اختصاص آن به قرائت ویژه از تاریخ معاصر، از یک منظر به عملیات اصلاح نژادی شباهت دارد که پشت کردن نسل کنونی به گذشته و بریدگی از نقاط عطف آن و بی‌توجهی نسبت به نکات عبرت‌آموز آن و آشوب گشودن در برابر داده‌ها و مظاهر وسوسه‌انگیز فراسوی مرزها از نتایج طبیعی آن به‌شمار می‌رود. از این رو، نسل جوان جامعه ما طبقه محذوف دیگری را شکل می‌دهد که با بریدگی از گذشته چشم به آینده می‌دورزد.

فرایند به‌حاشیه بردن طبقات سه‌گانه در جمهوری دوم، جامعه محذوفی را تشکیل می‌دهد که در انتظار ظهور زمینه‌های مساعد برای واکنش به وضع موجود می‌نشیند. ارکان اصلی نظام نیز بی‌خبر از سازوکار تحولات درون لایه‌های جامعه و با امید بستن به حوزه‌های فوقانی قدرت و حلقه‌های پیرامونی آن به کار تحکیم گفتمان فرهنگی و سیاسی خود آن هم در جاده‌های یکطرفه ادامه می‌دهند و سکوت و بی‌تفاوتی جامعه محذوف را حمل بر رضایت آن می‌کنند. کیان در شماره سوم خود (دی و بهمن ۱۳۷۰) یعنی در دوره میانی جمهوری دوم طی نوشتاری در همین صفحه و با همین قلم مشفقانه و مسئولانه هشدار داد که: «احداث جاده‌های یکطرفه و انحصاری برای ارائه تفسیرهای کلیشه‌ای و تصویرهای اسلایدی از پوسته اوضاع جامعه و کم‌توجهی نسبت به آنچه در پس نمادهای موجود جریان دارد و بی‌توجهی نسبت به آنچه در پی فروریزی ظواهر ناپایدار اجتماعی بر جای می‌ماند و ریشه می‌دواند یکی از آفت‌های بزرگ و کشنده انقلاب‌هاست. در چنین وضعیتی نوع قضاوتها و برداشتهای مردم و هدایت‌کنندگان جامعه نسبت به روند اوضاع فاصله فراوانی از یکدیگر پیدا می‌کند و ممکن است به مرز تقابل برسد و در آن صورت حتی آن بخش از قضاوت‌های سالم مدیران کشور نیز به دلیل غلبه سوءتفاهمها و یکسونگرها از مقبولیت اجتماعی و از مشروعیت انقلابی به دور می‌ماند.»

نکته جالب اینکه در دوره جمهوری دوم تعدیلات صورت گرفته در قانون اساسی بویژه متراکم شدن قدرت بدون توجه به ملاحظات ناشی از تغییرات شگرفی که در عرصه رابطه دولت/ملت در دنیای جدید رخ داده و بدون توجه به تجارب ناکام حکومت‌های خودمحمور به مورد اجرا گذاشته می‌شود و تبعات و پیامدهایی را در عرصه مسائل داخلی و خارجی و در مقیاس ملی بر جای می‌گذارد که جامعه متحمل هزینه‌های آن می‌شود، اما در مورد اجرای بسیاری از بندهای مربوط به حقوق مردم در قانون اساسی نه تنها تامل و سهل‌انگاری می‌شود، بلکه حتی گاه و بیگاه به طور ضمنی و بعضاً آشکار

گروه‌های اجتماعی از دخالت در امور سرنوشت‌ساز و از مشارکت در روند تصمیم‌گیریهایی کلان اجتماعی برحذر می‌شوند. فقدان احزاب سیاسی، کمبود مطبوعات آزاد و مستقل و فقدان نهادهای پوشش‌دهنده و حمایت‌کننده مفکران و نویسندگان و هنرمندان که به تصریح قانون اساسی جزء حقوق انکارناپذیر مردم به‌شمار می‌رود، از جمله نکاتی است که دولت و نظام آن را به سود خود مصادره کرده و قانون اساسی را به صورت بخشنامه یکطرفه و لازم‌الاجرا درآورده‌اند.

اگر در جمهوری دوم، احزاب سیاسی و جمعیت‌های صنفی و فرهنگی و نهادهای آزاد مطبوعات به‌گونه‌ای ضابطه‌مند شکل می‌گرفتند، امروزه نه از سازمان‌های عریض و طویل کنترل و نظارت و بازرسی خبری بود و نه از نهادهای غیرمستول خارج از نظارت دولت. در اینجا نمی‌توان کورت‌والدهایم، دبیرکل اسبق سازمان ملل متحد را به یاد نیاورد که در نخستین سال‌های پیروزی انقلاب به یکی از مقامات جمهوری اسلامی گفته بود: «اگر ما در کشورمان قرار است میان نداشتن احزاب سیاسی همراه با صرف هزینه‌های گزاف برای ایجاد نهادهای رسمی کنترل و نظارت و داشتن احزاب همراه با صرف هزینه‌های اولیه یکی را انتخاب کنیم، قطعاً دومی را انتخاب می‌کنیم. چرا که احزاب سیاسی ضامن سلامتی جامعه، تعدیل‌کننده کانون‌های قدرت، کنترل‌کننده سطوح توقعات اقشار مختلف اجتماعی و قانون‌مندکننده رفتار جمعی هستند.»

در مجموع می‌توان جمهوری دوم را با شاخصها و ویژگیهای زیر ترسیم کرد:

- تولد مفاهیم تازه در قانون اساسی در جهت متراکم کردن قدرت سیاسی

- رواج فرهنگ جنگ در دوران صلح و بازسازی و بهره‌گیری از آن برای برخورد با مخالفان

- غلبه قشریگری بر گفتمان سیاسی و فرهنگی کشور و خلق محمل‌هایی نظیر تهاجم فرهنگی غرب برای به حاشیه بردن نیروهای منتقد

- برخورد شدید با جریان روشنفکری به طور اعم و روشنفکری دینی به طور اخص

- پافشاری روی تثبیت قدرت قشر خاص به عنوان پایگاه اصلی نظام و ظهور و توسعه نهادهای قدرتمند خارج از دولت

- ناامنی و سلب آزادی‌های مدنی از طریق ایجاد رعب، رواج تهمت و افترا در جامعه و فعال شدن گروه‌های فشار غیرقانونی

- تفکیک مدیریت فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی میان دو حوزه قدرت

- عدم برقراری ارتباط میان تخبگان واقعی جامعه و سیاستمداران و کوشش در راه خلیق و طرح نخبان فرمایشی

- نشان دادن چهره مخدوش از ملت ایران به جامعه جهانی از طریق پارهای رفتارهای کنترل نشده و پرهزینه

- به حاشیه رانده شدن سه طبقه یاد شده در بالا و تکیه اصلی بر اقشار رانت‌خور

با توجه به نکات فوق وقوع رویدادی نظیر انتخابات دوم خرداد و نتایج عبرت‌آموز آن برای بسیاری از مراکز قدرت و حتی برای دو طرف ماجرا قابل پیش‌بینی نبود. در واقع در این رویداد مهم جامعه محذوف واکنش و نارضایتی خود را در قبال روند جاری به‌گونه‌ای

متراکم و البته نجیبانه و مسالمت‌جویانه ابراز کرد. بی‌هیچ مطالبه و مجامله باید اذعان کرد که از ماشین تبلیغاتی رسمی و ارگان‌های ذهنی گرفته تا مددجویی از عاشورا و توصیه‌های مؤکد شرعی، و از سمبل‌های فرمایشی سیاسی و فرهنگی گرفته تا هوراها و سوت‌های میادین ورزشی، و از تلمیح و تصریح و تطبیح و تهدید گرفته تا زنها و هشدار نسبت به تکرار رویدادهای مشروطه، همه و همه دست‌به‌دست هم دادند تا رخداد عظیم دوم خرداد به‌وقوع نپیوندد. در حالی که بسیاری از طرف‌ها از این نکته غفلت کرده و می‌کنند که دوم خرداد روز تجلی و بازتابنده واقعه‌ای بود که مدت‌ها و بلکه سال‌ها در مافی‌الضمیر مردم جریان داشت. در این رخداد عظیم جامعه محذوف و همه کسانی که به دلایل گوناگون و در مراحل پیشین از صف حامیان نظام خارج شده بودند، مجدداً گردهم آمدند تا مشارکت خود را تضمین کرده و راه اصلاح امور را در چارچوب همین نظام و البته با انتخاب قطعی و چانه‌ناپذیر فکورترین، عقلانی‌ترین و مسئولیت‌شناختارترین حلقه آن جست‌وجو کنند. درست از همین روست که درصدد رأی برنده این انتخابات از سرخس تا آبادان و از دورافتاده‌ترین نقطه روستایی کشور تا شمال تهران نزدیک هم هم بوده است.

در اینجا قصد نداریم اشخاص یا محافل ویژه‌ای را به خاطر رویکرد و عملکردشان در جمهوری دوم مورد عتاب و سرزنش قرار دهیم، چرا که پیام و نوع واکنش مردم در پایان عمر این مرحله به اندازه کافی عبرت‌آموز و شوک‌آور بوده است، بلکه قصد داریم بدفرجامی‌گفتمان‌ها و رویکردهایی را یادآور شویم که در مراحل پیشین از بالا و به دور از نظر و مشارکت مردم و معطوف به مقتضیات تحکیم‌کننده حوزه قدرت و بی‌توجه به هشدار مشفقان و دردآشنایان و روشنفکران ذهنی وضع شده است. و اینک مشفقانه هشدار می‌دهیم که اگر به رأی مردم از منظر کارکرد کنی نگریسته شود و جزئیات و حیثیات پیام‌های انتخابات اخیر به درستی بازشناسی نشود و اگر به ضرورت طراحی‌های نوین بر مبنای مقتضیات کنونی جامعه ایران و متناسب و بلکه فراتر از حجم توقعات و انتظارات آحاد مردم تن داده نشود و اگر نقشه سیاسی و فرهنگی جامعه بر مبنای واقعیات عینی و تحولات جدید اصلاح نشود و اگر به جاده‌های یکطرفه گفتمان‌های مشمشرکننده رایج پایان داده نشود و اگر به کثرت‌گرایی به منزله عامل ظهور خلاقیت و ابداع دامن زده نشود و اگر به پیدایش احزاب و مطبوعات آزاد و نهادهای مدنی به منزله شبکه‌های تقسیم‌کننده قدرت در میان لایه‌های گوناگون پیکره جامعه رسدکننده انحصار آن در سطوح فوقانی حاکمیت مجال داده نشود و... نظام جمهوری اسلامی و منظومه دین یکجا در معرض آسیب‌هایی قرار می‌گیرد که اعراض مردم از آنها خوشبینانه‌ترین فرجام خواهد بود.

از این رو و از دیدگاه ما امروزه کسانی شش‌ق و دلسوز اسلام و جمهوری اسلامی شناخته می‌شوند که بدبینانه‌ترین احتمالات را در پیش‌روی مسئولان نظام ترسیم کنند، زیرا گوشه‌های ملی‌مانا امروزه به وسیله مجاری عظیم تبلیغات خوشبین‌کننده سرشار شده و جایی برای شنیدن آژیرهای خطر ندارد. این بدان معنا نیست که باید همواره آیه‌های یأس خوانده شود، بلکه بدین معناست که مجاری تبلیغاتی جامعه و دلسوزان و مشفقان، نقش علائم میان جاده‌ای را ایفا می‌کنند تا ماشین نظام از پیچ‌ها و شیب‌های تند و خطر سقوط در دره‌ها آگاه

شود.

ما در آستانه ورود به مرحله جمهوری سوم قرار گرفته‌ایم. جامعه محذوف اینک مجدداً آماده ورود به عرصه‌های مشارکت اجتماعی است. اجزای گوناگون این جامعه در رخداد بزرگ دوم خرداد روی «نخواستن‌ها» اتفاق نظر داشت، اما «خواستن‌ها» بیش‌متنوع، گوناگون و بعضاً متضاد است. از این رو عرصه‌های اجتماعی باید برای هر چه شفافتر کردن این خواسته‌ها گشوده شود تا از میان تضارب و تنافس آنها خواسته‌های فوری‌تر، عقلانی‌تر و فراگیرتر به منصه ظهور برسد.

البته از این نکته نباید غفلت کرد که برای تحقق تحولات متناسب با حجم خواسته‌ها راه درازی باید طی شود که ایجاد موازنه عقلانی میان سطح توقعات و انتظارات مردم و توانایی برنده انتخابات دوم خرداد برای وارد کردن اصلاحات تدریجی در لایه‌های فوقانی نظام نخستین گام است. در این میان نقش روشنگران روشنفکران بویژه روشنفکران ذهنی به مثابه توانمندترین و کارآمدترین نیروی مشفق این جامعه و این نظام مجدداً احیا می‌شود. این نقش تا آنجا که به رسالت اجتماعی روشنفکران لطمه وارد نمی‌کند، نباید در شکل پیوستن به صفوف طالبان قدرت تجلی پیدا کند، چرا که رسالت روشنگری و آگاهی‌بخشی روشنفکران بویژه روشنفکران ذهنی بسی ماندگارتر و اثربخش‌تر است. از این رو روشنفکرانی که در جمهوری دوم به توفیق اجباری تسلیح‌تئوریک و کارسازنده آگاه‌بخشی خود در دوایر محدود نائل آمده بودند، امروزه با کوله‌باری از تجربه و عبرت به عرصه‌های فراختری دعوت می‌شوند تا نقش روشنگری و بیدارگری خود را در مقیاس ملی دنبال کنند، زیرا اصلاح زیرساخت مسائل اجتماعی ایران به بیش از یک ربع قرن کار مداوم، مسئولانه و فکورانه فرهنگی نیاز دارد تا شاید در پایان این مرحله زمانی چشم‌اندازهای امیدبخش به روی نسل‌های آینده گشوده شود. ما بر این باوریم که جریان روشنفکری ذهنی، توانمندترین و مستعدترین و کارآمدترین نیروی عهده‌داری و به فرجام‌رسانی این رسالت تاریخی به شمار می‌رود.

نکته آخر اینکه مسئولان بلندپایه نظام باید از پیام‌های رخداد عظیم دوم خرداد عبرت‌های انبوهی بگیرند و از پذیرش خطاها و انحراف‌های پیشین و از همنشینی و همفکری با پیام‌های مسالمت‌آمیز اخیر برای یافتن راه‌های کم‌هزینه‌تر و ثمربخش‌تر اصلاحات ضروری و از قبول قواعد جدید رقابت‌های سالم سیاسی و از پایبندی به لوازم فرازونشیب‌های آن و از تقسیم عادلانه قدرت میان لایه‌های پایین، میانی و فوقانی جامعه و از بی‌طرف شدن در مناقشات محافل فکری و فرهنگی جامعه و در یک کلام از فهم عوامل اصلی تضمین‌کننده دوام و بالندگی و پویایی نظام در دنیای پر وسوسه و پرتنش کنونی استنکاف نورزند و نهراسند، چرا که رویداد دوم خرداد این نکته را نیز اثبات کرد که نظام جمهوری اسلامی از توانایی هضم اعتراضات مسالمت‌آمیز افکار عمومی و از ظرفیت جابه‌جایی و انتقال و تداول قدرت برخوردار است. و این به نوبه خود راه سالم‌سازی و پالایش حوزه قدرت را برای نیل به افق‌های روشن آینده به شرط پذیرش لوازم آن هموار خواهد کرد. در غیراین صورت هیچ چیز جز بازخوانی این آیه شریفه قرآن مجید (محمد، ۳۸) باقی نمی‌ماند که اتفاقاً خطاب به پیامبر گرامی اسلام و مؤمنان نازل شده است: «وإن تتولوا يستبدل قوماً غیرکم ثم لا یکنولوا امثالکم».